

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تبیین کلام شیخ انصاری(ره) و محقق اصفهانی(ره)

بیان محقق اصفهانی(اعلی الله مقامه الشریف) را در تفسیر کلام مرحوم شیخ(ره) ملاحظه فرمودید. بنا شد ببینیم آیا این بیان محقق اصفهانی(ره) بر عبارات شیخ(ره) تطبیق دارد یا خیر؟ شیخ انصاری(ره) ابتدا کلام شیخ طوسی(ره) را نقل می‌کند، که وقتی در صحیح ضمان نیست، فکیف بفاسده؟! بعد مرحوم شیخ(ره) توضیح می‌دهد که «إن الصحيح من العقد اذا لم يقتضی الضمان مع امضاء الشارع له فالفاسد الذي هو بمنزلة العدم لا يؤثر فی الضمان»؛ عقد صحیح با اینکه شارع آن را امضا کرده اگر اقتضای ضمان نکند، عقد فاسدی که بمنزله‌ی عدم است، این هم مؤثر در ضمان نیست.

بعد شیخ انصاری(ره) وجه اولویت را بیان می‌کند، یعنی خود ایشان اول یک توضیحی برای کلام شیخ طوسی(ره) داده، بعد مجدداً وجه اولویت را بیان می‌کند و می‌فرماید «أن الصحيح اذا كان مفيداً للضمان». دقت کنید؛ آنچه که سبب شد محقق اصفهانی(ره) آن تفسیر را برای کلام شیخ(ره) کند، چه بود؟ محقق اصفهانی(ره) فرمود که شیخ انصاری(رض) می‌خواهد بگوید اگر در عقد صحیحی، ضمان باشد و ما بگوییم در فاسد از آن صحیح، ضمان نیست، پس در فاسد صحیحی که در آن صحیح ضمان نیست، در این فاسد بطریق اولی ضمان وجود ندارد.

یعنی محقق اصفهانی(ره) می‌گوید مرحوم شیخ(ره) دارد دو تا فاسدها را باهم مقایسه می‌کند. بیشتر بحث روی این کلام شیخ(ره) است «وجه الاولوية أن الصحيح إذا كان مفيداً للضمان أمكن أن يقال: إن الضمان من مقتضيات الصحيح، فلا يجرى فی الفاسد لكونه لغواً غير مؤثر»؛ أصلاً بگوییم ضمان از مقتضیات عقد صحیح است و در عقد فاسد جریان ندارد. اگر گفتیم در عقد صحیحی که ضمان هست در فاسدش ضمان نیست، پس در فاسد صحیحی که در آن ضمان نیست، بطریق اولی نباید ضمان باشد.

ببینید بین این دو سه سطر، چقدر به حسب ظاهر فاصله است. در سطر قبل، شیخ انصاری(ره) در توضیح اولویت در کلام شیخ طوسی(ره) می‌گوید «أن الصحيح من العقد اذا لم يقتضی الضمان مع إضاء الشارع له، فالفاسد الذي هو بمنزلة العدم لا يؤثر فی الضمان»؛ اگر عقد صحیح اقتضای ضمان نکند، پس فاسدی که به منزله عدم است نیز مقتضی ضمان نیست. این در سطر قبل است. اما بلافاصله در وجه اولویت، کلام را آورده روی اینکه اگر صحیح اقتضای ضمان کند ممکن است که بگوییم ضمان از مقتضیات عقد صحیح است، پس اصلاً در هیچ عقد فاسدی اقتضای ضمان وجود ندارد، لکنه لغواً غیر مؤثر.

به نظر ما؛ تا این مقدار حق با محقق اصفهانی(ره) است. دیگران فقط روی همان قسمت اول کلام شیخ(ره) تکیه کرده‌اند، روی «توضیحه...»، اما روی وجه الأولوية که شیخ(ره) تکیه کرده، دقت نفرموده‌اند. اما محقق اصفهانی(ره) برای اینکه جواب مرحوم آخوند(ره) را بدهد، فرموده‌اند شیخ(ره) می‌خواهد یک استیمان مطلق را از ادله استفاده کند. استیمان مطلق یعنی

«تسلیط عن الرضا بلا عوض»؛ اگر کسی دیگری را بر مال خودش مسلط کند بلا عوض، که یک مصداق این، هبه غیر معوضه است، یک مصداقش، عاریه است، یک مصداقش، ودیعه است، یک مصداقش، وکالت بلا أجرة است، تمام اینها موجود است، مصداق برای این استیمنان مطلق است. اما نسبت به این نکته‌ی دوم، که آیا شیخ انصاری(ره) می‌خواهد بگوید ما یک استیمنان مطلق داریم؟

خود شیخ(ره) هم می‌داند ما در هیچ روایتی چنین تعبیری نداریم که اگر کسی با رضایت، دیگری را بلا عوض بر مال خودش مسلط کند، ضمان وجود ندارد. ما چنین چیزی نداریم. اگر بگویید شیخ(ره) این را از مجموع ادله اصطیاد می‌کند. یعنی شیخ(ره) می‌فرماید در هبه غیر معوضه، تسلیط بلا عوض است، در عاریه، تسلیط بلا عوض است، در ودیعه، استیمنان للحفظ است، در وکالت، استیمنان برای عمل است. بگوییم شیخ انصاری(ره) از مجموع اینها می‌خواهد یک قاعده کلی را اصطیاد کند که به قول محقق اصفهانی(ره) می‌شود «استیمنان مالکی»، که استیمنان مالکی یک معنای کلی وسیع دارد، یک مصداقش؛ ودیعه و استیمنان للحفظ است.

دقت کنید؛ محقق اصفهانی(ره) بحث اصطیاد و اینها را مطرح نمی‌کند، این را ما در توضیح کلام ایشان می‌گوییم. چون دیروز هم عرض کردیم شیخ انصاری(ره) در یک عبارت می‌گوید «عموم ما دل علی أن من لم یضمنه المالك»، شما هرچه روایات را بگردید، چنین تعبیری پیدا نمی‌کنید. بگوییم مراد ایشان، اصطیاد است. در آخر هم فرموده «فحاصل الأدلة عدم ضمان المستأمن»، باز همین را تکرار می‌کند، حاصل ادله‌ی عدم ضمان مستأمن، این است که اگر مالک، دیگری را بر مالش امین قرار داد و او را ضامن قرار نداد، نه بعوض جعلی و نه بعوض واقعی، اینجا دیگر ضمانی وجود ندارد. اگر واقعا مراد شیخ انصاری(ره) اصطیاد این قاعده باشد، یعنی ما در فقه دو امانت داریم؛ یکی امانت خاص، که همین ودیعه است، یکی امانت عام، یعنی «تسلیط عن الرضا»، اگر کسی دیگری را بر مالش مسلط کرد عن الرضا من غیر عوض، اشکالی ندارد.

در باب ربا هم می‌گویند اگر کسی شرط زیاده نکند، اما مقترض و قرض گیرنده، بعد که می‌خواهد قرضش را ادا کند خودش یک اضافه‌ای بدهد اشکالی ندارد. یک وجهش این است این اضافه‌ای که می‌دهد، مال خودش است، دیگری را بلا عوض بر این مال مسلط می‌کند. اگر شیخ انصاری(ره) بخواهد چنین مطلبی را اراده کند - و لو گفتیم در عبارات، چنین تعبیری نیست -، حق با محقق اصفهانی(ره) است. اما اگر بگوییم شیخ(ره) می‌خواهد همان ادله‌ی استیمنان خاص را ملاک قرار دهد و شاهدش این است که در هبه‌ی فاسده از راه اولویت وارد شد. اگر شیخ(ره) یک قاعده‌ی استیمنان عام را بخواهد اصطیاد کند، دیگر نیاز به اولویت ندارد. اینکه در هبه‌ی فاسده فرمود ما از مورد ادله استیمنان، بطریق اولی استفاده می‌کنیم که در هبه‌ی فاسده ضمان نیست، این کشف از این می‌کند که نمی‌خواهد قاعده عام اصطیاد کند. اگر این باشد، همان اشکالی که مرحوم آخوند(ره) کردند و قبلش هم ما آن اشکال را بر مرحوم شیخ(ره) وارد کردیم، که اصلا اولویتی در کار نیست، آن اشکال بقوت خودش باقی است.

محقق اصفهانی(ره) بعد از اینکه می‌گوید استیمنان یعنی هو التسلیط عن الرضا، می‌گوید این در تمام موارد موجود است، در عاریه، وکالت، مضاربه و در تمام اینها، تسلیط عن الرضا وجود دارد. در عاریه، وکالت و مضاربه، اذن در اتلاف نیست، و لا اذن فی التصرف المتلف، اما می‌فرماید بخلاف هبه، همه می‌دانیم در هبه غیر معوضه، آن متّهب می‌تواند مال را اتلاف کند و از بین ببرد؛ «فان الواهب یقطع اضافة المال عن نفسه عن رضا فهو راض بالتصرفات مطلقا».

این کلام محقق اصفهانی(ره) است. بگوییم در اینجا محقق اصفهانی(ره) می‌خواهد باز هبه را از تسلیط مطلق خارج کند و بگوید در تمام تسلیطهای مطلق، اتلاف جایز نیست، إلا در هبه، آن هم به خاطر خصوصیتی که در هبه وجود دارد. علی‌ای حال؛ اسم تمام اینها را گذاشته «استیمنان مالکی»، منتها «استیمنان مالکی» در هبه بخاطر خصوصیتی که وجود دارد، خصوصیتش این است که در هبه، واهب بصورت مطلق بین خودش و بین این مال قطع علاقه کرده است، این قرینه می‌شود بر اینکه اتلاف جایز است. به نظر ما این نکته در اینجا وجود دارد. پس خلاصه این شد که اگر شیخ انصاری(ره) از این موارد که در آن عبارت مکاسب پنج مورد است 1- «ملکه بغیر عوض» 2- «او سلطه علی الانتفاع» 3- «او دفعه الیه لحفظه» و آن دو مورد دیگر، اگر

بخواهد یک قاعده‌ای بنام استیمان عام، به تعبیر محقق اصفهانی(ره) «استیمان مالکی» را استفاده کند، اینجا حق با محقق اصفهانی(ره) است. ولی از این که در باب هبه، مسأله اولویت را استفاده کرده، معلوم می‌شود چنین قاعده‌ای را نمی‌خواهد اصطیاد کند. این عرض ما در مورد کلام محقق اصفهانی(ره) است.

بحث اخلاقی: «تقدیم رضایت خدا بر رضایت انسان»

حدیثی وارد شده، که حدیث بسیار خوبی است. تمام احادیث، خوب هستند، ولی بعضی از احادیث را باید بیشتر مورد نظر قرار دهیم. مرحوم کلینی(ره) در کافی، ج2، باب اتباع الهوی، این حدیث را از امام باقر(ع) نقل کرده است. امام باقر(ع) از وجود مبارک پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که پیامبر(ص) هم به عنوان حدیث قدسی نقل می‌کند. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ كِبْرِيَائِي وَ نُورِي وَ عَلَوِي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرُهُ وَ لَبَسَتْ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ شَغَلَتْ قَلْبَهُ بِهَا وَ لَمْ أُؤْتِهِ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ نُورِي وَ عَلَوِي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ إِلَّا اسْتَحَفَّظْتُهُ مَلَائِكَتِي وَ كَفَلْتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ رِزْقَهُ وَ كُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَ أَتَتْهُ الدُّنْيَا وَ هِيَ رَاغِمَةٌ» □ این روایت دو قسمت دارد؛ قسمت اولش این است که خداوند متعال به هفت چیز قسم خورده است. اولاً این قسمها، قسم به بالاترین عناوینی است که مربوط به خدای تبارک و تعالی است. ما وقتی قرآن را می‌بینیم، قرآن می‌فرماید «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». در اینجا خدا به نور بودن خودش قسم خورده، به عزت خودش قسم خورده، یعنی اَسْمَاء و صفاتی که دیگر فوق این اَسْمَاء و صفات تصویر نمی‌شود. گاهی اوقات خدا برای یک امری، به شب، به روز، به خورشید، به ماه، به ستاره قسم می‌خورد. اما اینجا خدا به چه اموری قسم خورده است؛ «وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عَظَمَتِي وَ كِبْرِيَائِي وَ نُورِي وَ عَلَوِي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي» ؛ این اسامی که هر کدام خودش خیلی بحث مفصلی و عمیق دارد و خیلی از آنها را ما نمی‌فهمیم، فقط یک اجمالی از توجه پیدا می‌کنیم.

به اینها قسم خورده که «لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَاهُ عَلَى هَوَايَ»؛ هیچ بنده‌ای میل خودش را بر میل من مقدم نمی‌کند، مگر اینکه چهار اثر بر آن مترتب شود. یعنی کسی که میل خودش را بر میل خدا مقدم کند، یک مال حرامی گیرش آمده، میلش این است که از این مال حرام خانه بسازد، میل و اراده خدا این است که تصرف در این مال حرام نکند. میل خودش این است که در یکجا آبروی یک انسانی را ببرد، سرّی از اسرار او را فاش کند، در یک جمعی قرار می‌گیرد انسان می‌بیند که اقتضا دارد که علیه دیگری حرف بزند، اما میل خدا این است که سکوت کند و دهانش را ببندد.

اساساً ما هر روز در این دو راهی قرار می‌گیریم. یک راه، راه حق است و یک راه، راه باطل. یک راه، خداست و یک راه، شیطان است. یک راه، میل نفسانی است و یک راه، میل و اراده خدای تبارک و تعالی است. یک راه، رضایت خود انسان است و یک راه، رضایت خداست. واقعا چقدر خودمان را امتحان کرده‌ایم ببینیم که آیا رضای خودمان را بر رضای خدا مقدم می‌کنیم یا رضای خدا را بر رضای خودمان مقدم می‌کنیم؟ مثلاً در جایی اگر انسان چیزی بنویسد، احتمال بدهد افراد زیادی روی آن اعتراض کنند، حرفی بزند احتمال بدهد حتی آبرویش برود، اما احساس کند رضای خدا در این است که این حرف را بزند. در این روایت قدسی خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید اگر یک انسانی میل خودش را بر میل من مقدم کرد؛ «شَتَّتْ عَلَيْهِ أَمْرُهُ» ؛ امورش را متشتت می‌کند. امور زندگیش را مضطرب می‌کند. یک اضطرابی را بر او حاکم می‌کند.

آدمهای دنیا طلب هم معمولاً همینطور هستند. عرض کردم مخصوصاً در بین روحانیت هم این مسأله هست؛ انسانهایی که در بعضی مواقع وظیفه دارند که حرفی را بزنند و حرفی نمی‌زنند، اینها اصلاً یک حالت متشتتی هم دارند، استقرار و آرامش ندارند. خودشان تنها هم که تنه‌شان دارند، منقلب هستند، این اثر این است که میل خودش را بر میل خدا مقدم کرده است.

اثر دوم اینکه «وَلَبَّسْتُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ» ؛ دنیا را بر او مشتبّه قرار می‌دهد. یعنی حالا که میل خودش را بر میل من مقدم کرده، نمی‌گذارم حق و باطل را درست بفهمد. اثر سوم اینکه «وَشَغَلْتُ قَلْبَهُ بِهَا» ؛ این تعبیر، خیلی تعبیر عجیبی است؛ قلبش را دائماً مشغول به دنیا می‌کنم. انسان از صبح که از خانه بیرون می‌آید تا شب، یک محاسبه کنیم که این قلب ما چقدر در امور دنیوی سیر کرده است، چقدر در مسائل دنیوی مشغول بوده، چقدر در مورد خدا مشغول بوده است؛ وقتی انسان، درس می‌آید، ببینید اگر خدای ناکرده انسان گرفتار دنیا باشد، دنبال این است که مثلاً اگر می‌خواهد اظهار عقیده کند بگوید من باید در درس، انظار دیگران را تخریب کنم، می‌خواهد در یک جمعی بگوید من باید حرف خودم را به کرسی بنشانم، حرف خودم، نظر خودم، رأی خودم، میل خودم، اما اینکه چه چیزی مصلحت دین است، چه چیزی مصلحت خداست، واقعا حتی اگر انسان یک روایت را بخواهد معنا کند، باید خیلی به خدا پناه ببرد.

یک روایت را انسان نسبت به دیگران یکطور معنا می‌کند، نسبت به خودش یک طور دیگر معنا کند، که اگر یکطور دیگر معنا کند، یک نتایجی می‌گیرد. حالا اگر گوشه‌ی دلش این باشد که حق با دیگران است، اما من یک حرفی زده‌ام و می‌خواهم روی آن بایستم، هرچه هم به من بگویند دست از حرفم بر نمی‌دارم!!! آدمهایی که میل خودشان را بر میل خدا مقدم می‌کنند، یکی از ویژگیهایشان همین است که هرچه به او بگویند این کار اشتباه است، این شخص مغلوب میل و هوای نفس خودش است، در او اثری ندارد، و اگر قلب انسان مشغول به دنیا شد، ببینید در این روایات چه آثار عجیبی بر او مترتب شده است.

در یک روایتی که آن هم حدیث قدسی است؛ خدا قسم خورده به عزت و جلالش که اگر در قلب کسی ذره‌ای از حب دنیا باشد، من محبت خودم را برای همیشه از قلب او بیرون می‌آورم. اصلاً اجازه نمی‌دهم آن قلب، محبّ من واقع شود. ما در ابتدای سال این تعبیر «یا مقلب القلوب» را بکار می‌بریم، این ذکر واقعا هر روز باید در ذهن ما باشد، قلب، دست خداست، اگر دیدیم قلب ما مشغول به دنیا است، عقوبتی است که گرفتار آن شده‌ایم. باید ببینیم چه کرده‌ایم که این گرفتاری را پیدا کردیم. بله، انسان به اندازه‌ی نیازش توجه کند؛ امروز غذا می‌خواهد، لباس می‌خواهد، این مشکلات را باید حل کند، این یک امر طبیعی است، اما اگر قلب او مشغول به دنیا باشد، همیشه این یکی از عقوبتهایی است که بر حسب این روایت هست. اثر چهارم اینکه «وَلَمْ أَوْثِرْ مِنْهَا إِلَّا مَا قَدَرْتُ لَهُ» ؛ از دنیا فقط به همان مقداری که برای او مقدر کرده‌ام به او می‌دهم.

از این طرف قضیه، باز خداوند متعال دوباره قسم می‌خورد همان هفت قسم را و می‌فرماید «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظْمَتِي وَنُورِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعُ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَاهُ إِلَّا اسْتَحَفَّظْتُهُ مَلَائِكَتِي وَكَفَلْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ وَأَنْتَهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ» □

اگر کسی میل من را بر میل خودش مقدم کرد؛ چهار اثر بر آن مترتب می‌شود: اثر اول اینکه «إِلَّا اسْتَحَفَّظْتُهُ مَلَائِكَتِي» ؛ من ملائکه را حافظ این شخص قرار می‌دهم. واقعا چه اثر عجیبی است. اگر انسان در یک دو راهی، ببیند خدا چه می‌خواهد، و لو به ضرر خودش است، به ضرر آبروی اوست، به ضرر مالی است، اما ببیند خدا راضی است، آن کار را انجام دهد، اثر بزرگ آن این است که ملائکه حافظ او می‌شوند. خوشا بحال کسی که ملائکه حافظ او هستند. این شخصی که ملائکه حافظ او می‌شوند، دیگر گرفتار شرک نمی‌شود.

در آن لحظات آخر عمر که انسان می‌خواهد از دنیا برود، همان لحظات انسان ممکن است گرفتار شرک شود. انسان دیگر نتواند توحید را بگوید. گرچه یک عمر هم درس گفته باشد. اما اگر ملائکه حافظ بودند، ملائکه دیگر حریم این قلب را حفظ می‌کنند، حرمت خدا برای این قلب و این انسانی که این اراده را کرده است. الان طلبه‌ها وضع زندگی سختی دارند، حالا با همه‌ی شایعاتی که وجود دارد، اما ما از نزدیک می‌دانیم، وضع زندگی بسیار سختی دارند، اما اگر تشخیص دهد و این سختی را برای خدا تحمل کند، میل نفسش این است که برو یک جایی کار کن، حقوق مکفی بگیر و زندگی آنچنانی داشته باش. اما بگوید من این سختی را برای خدا تحمل می‌کنم، اینجا ملائکه حافظ او می‌شوند.

اثر دوم اینکه «وَكَفَّلْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ رِزْقَهُ» ؛ آسمان و زمین را در خدمت او برای رزق او قرار می‌دهم. اثر سوم اینکه «وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ» ؛ هر کسبی که بخواهد انجام دهد، من پشت سر او هستم. اثر چهارم اینکه «وَأَنْتَهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ» ؛ اینقدر دنیا سراغ او می‌آید که او از دنیا فرار می‌کند.

البته این نکته را دقت کنید؛ یک وقتی یکی از علمای بزرگ اخلاق (خدا ایشان را رحمت کند)، آثار نماز شب را می‌گفت، می‌گفت یکی از آثار نماز شب، نورانیت است، اما اگر کسی نماز شب را برای همین نورانیت بخواند، نورانیت پیدا نمی‌کند. ما اگر بگوییم من می‌خواهم رضای خدا را بر رضای خودم مقدم کنم که دنیا سراغ من بیاید، باز فایده ندارد. این «وَهِيَ رَاغِمَةٌ» ؛ یعنی واقعا تنفر از دنیا دارد.

این فقط تنها لذتش به همین است که تابع محض خدای تبارک و تعالی باشد، این برایش لذت دارد. تمام دنیا را هم به او بدهند یا اینکه دنیا را ازش بگیرند، هیچ فرقی برایش نمی‌کند. ما باید واقعا این را ملاک قرار دهیم، در گفتارمان، در نگاهمان، در رفتارمان، در زندگی داخلی با خانواده، با همسر، با فرزندان، با فامیل، با مردم. اینها مسائلی است که انسان در همین جزئیات می‌تواند رضای خدا را بر رضای خودش مقدم کند. رضای خدا این است که انسان از یک مریضی نگهداری کند، میل خودش این است که او را رها کند برود دنبال زندگی راحت خودش، حالا یک همسر مریض دارد یک راه این است که او را رها کند، دنبال کار خودش برود، این هم بالاخره یک طوری عمرش را دنبال می‌کند. اما رضای خدا در این است که تو از او نگهداری و مراقبت کنی. انسان این راه را اختیار کند. این خیلی نمونه و مصداق دارد. خداوند همه ما را در زندگی موفق کند که همیشه و در همه‌ی امور، رضای او را بر رضای خودمان مقدم کنیم.

آمین رَبَّ الْعَالَمین

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.